کپلی

داستانی بر پایه ی فیلم :

Three In The Wild



سروده ی: پزشک جامی شکیبی گیلانی

نگارها: "پوست شیر"

شکیبی گیلانی ، جامی
گُپُلی / سروده‌ی جامی شکیبی گیلانی ، نقاش پوست شیر
تهران : کتاب مس ۱۳۸۴
۲۴ص . مصور. رایگان
این شعر بر اساس فیلمی به نام Three In The Wild سروده شده است.
شعر فارسی -- قرن ۱۴ . الف . عنوان
۲ک۹۷ک / PIR ۸۱۲۳ ۱/۶۲ فا۸
کتابخانه ملی ایران ۱۶۴۲۰ - ۸۴م



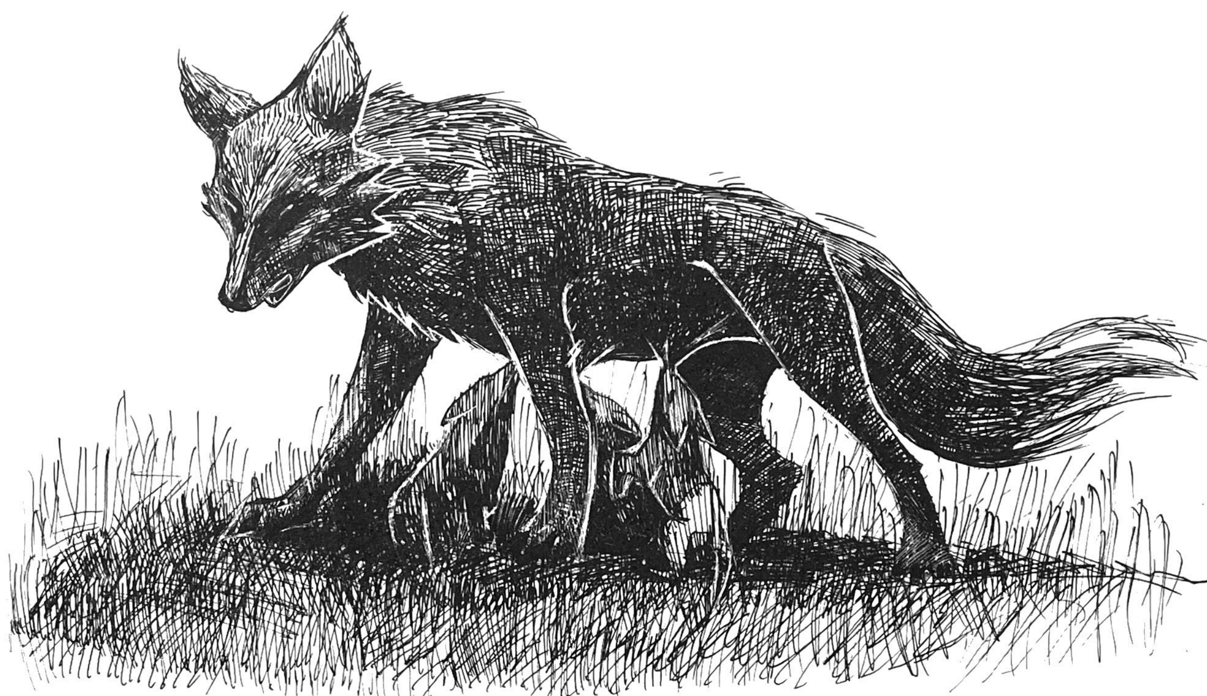
گُپُلی

داستانی بر پایه ی چِل پَرد (فیلم) :

Three In The Wild

سروده ی: پزشک جامی شکیبی گیلانی
نگارها: "پوست شیر"
چاپ نخست: پاییز ۸۴
شمار چاپ شده: ۱۰۰۰ دفتر
چاپ سنگی (لیتوگرافی): نظر
شیرازه گیری: کیانقش
شابک: ۰-۴۱-۷۳۸۰-۹۶۴

کتاب های مس مس (وابسته به نشر کتاب مس)
پیک کیوه(صندوق پستی): ۱۹۵۸۵-۷۶۱
واکوبَر(تلفن): ۸۸۸۹۴۲۳۰



کُپُلی

داستانی بر پایه ی فیلم :

Three In The Wild

سروده ی: پزشک جامی شکیبی گیلانی

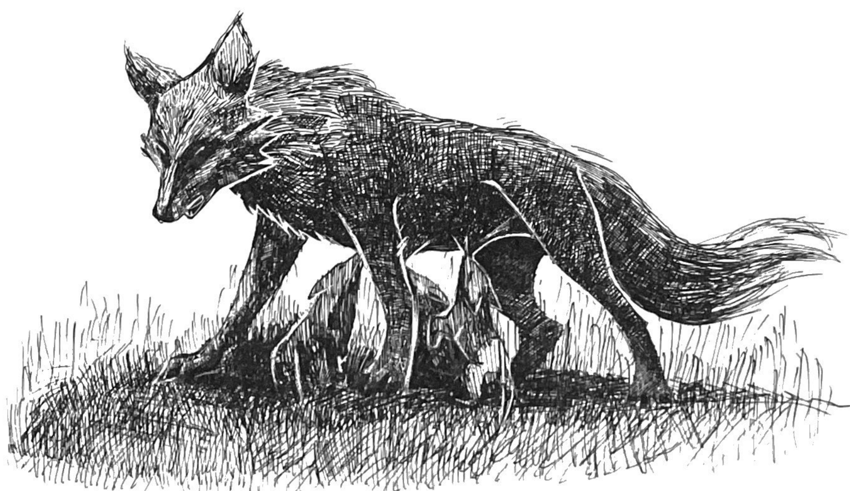
نگارها: "پوست شیر"

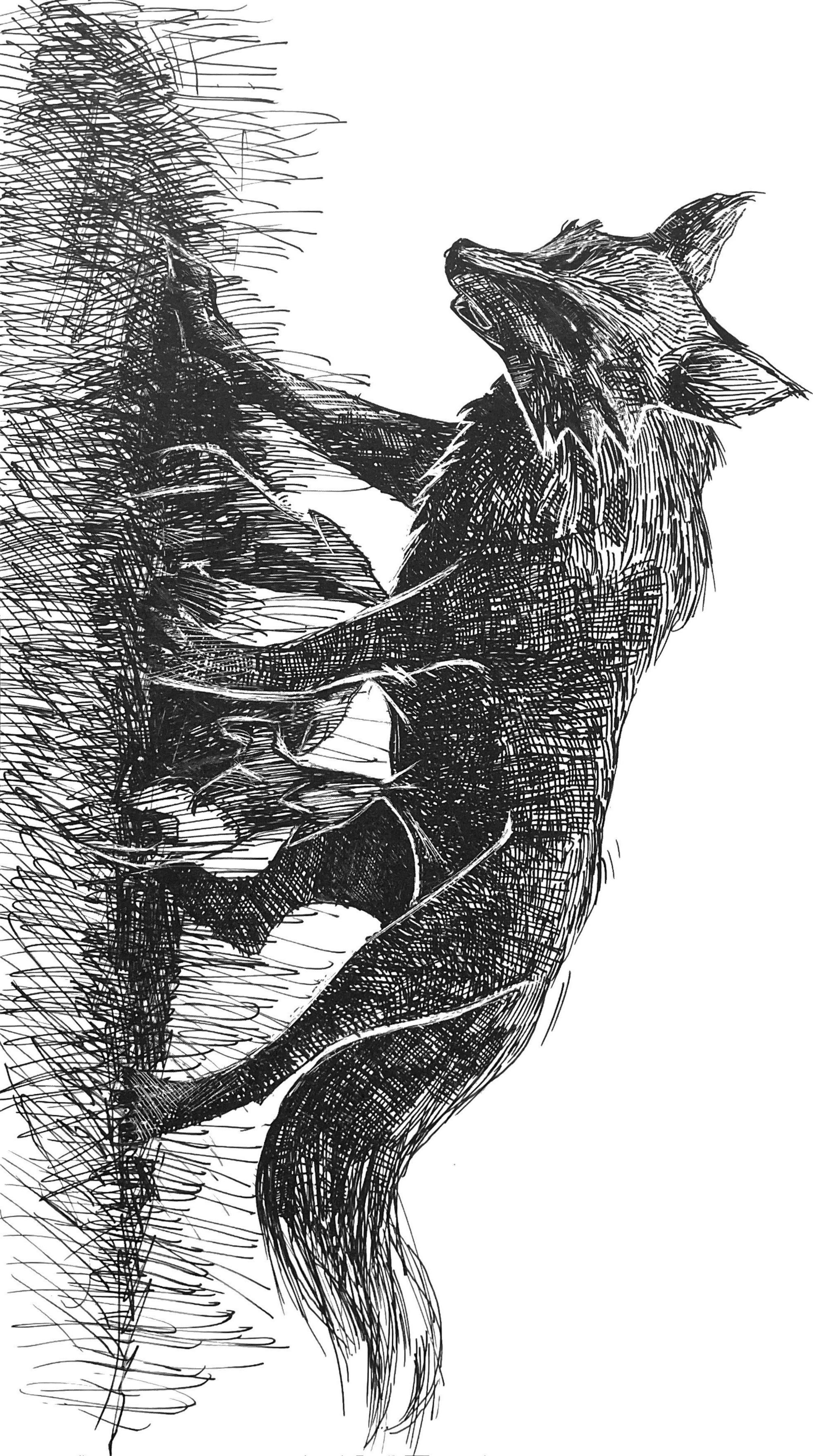
روشنی بود و هوا بوی خوش ودلکش و آرامی داشت
آب رودی به سوی ده می رفت
سبزه ها پرگل و پروانه و زنبور و مگس
گوش ماهور وچمن خوش می خواند
روبهی رفت برون از لانه
رو به ماهور نهاد
بهر روبه بچگان
از پی تکه خوراکی پویان
لای خار و علف و سبزه دوان
رفت وگردید ودوید
تولگان مست وملنگ
لای شاخ و گل وبرگ
زیر گرمای گوارای خور گلخن وش
غلته زن بازی وشادی وجهش ها کردند.
روبه مادر از این تنهایی
به ستوه آمده و دل به برش پر می زد.
شو پی خورد وخوراک
به شکاری رفته – بر نگشته –چه شده؟
بی گمان کشته به دست دو سه مرد
خزنرمش – سر گردش داد بر باد و نیامد باز.



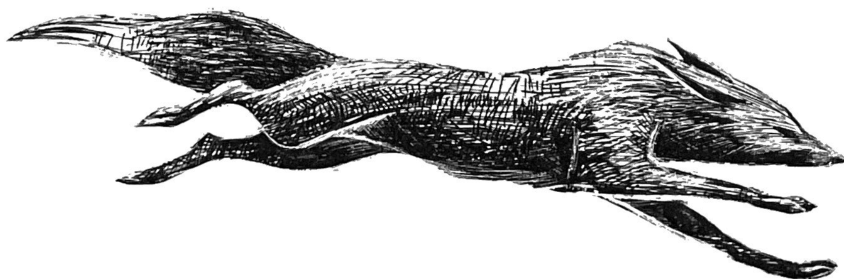


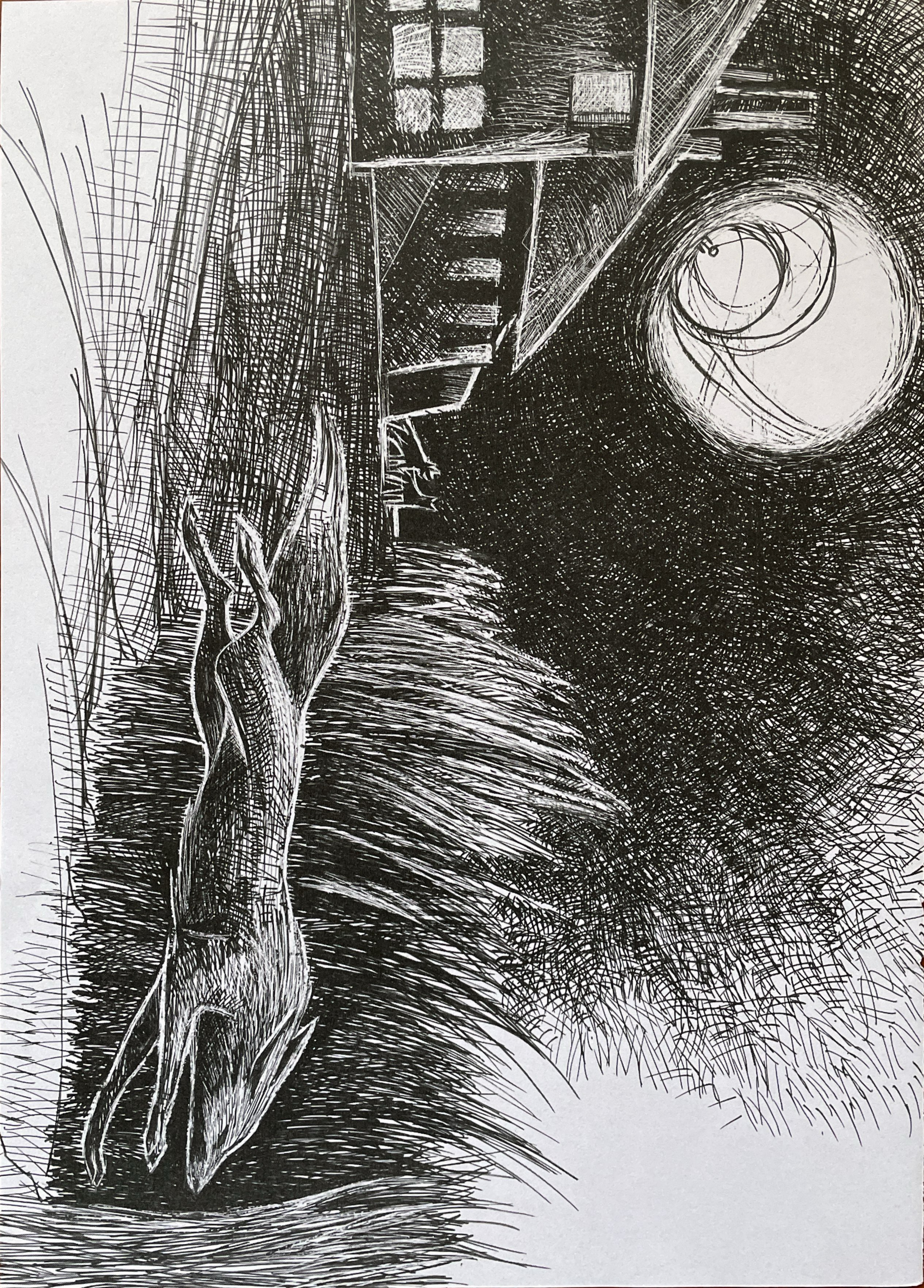
روبه مادر تنها – دل نبد توی دلش
یک ره از ترس شغال وشهباز
یک ره از زور شکم گشنه ی خویش
یک ره از زور مکش های سه آونگ گران
خون چکان از پستان
رفت و هر جا نگریست
نه نشانی ز خوراک
نه که بو یی ز شکار
همه شب در تک و پو
چون به شبگیر هوا روشن گشت
مانده و بی رمغ و زار و دژم
زیر شاخی رامید
تا مگر خواب ز دردش کاهد
آه و افسوس که خواب
نرود بر شکم گشنه ی ما
سر سنگین و دو چشم پر خواب
لای پشم شکم و پشت و دو پا
بس فرو کرد – همانا نبدش خواب براه
مانده وگشنه و گیج –باز آمد به کنام
تا مکند از سر پستان چروکیده ی وی
خون به جای مکشی چند ز شیر.
تولگان هر سه دوان
سوی پستان کفتند



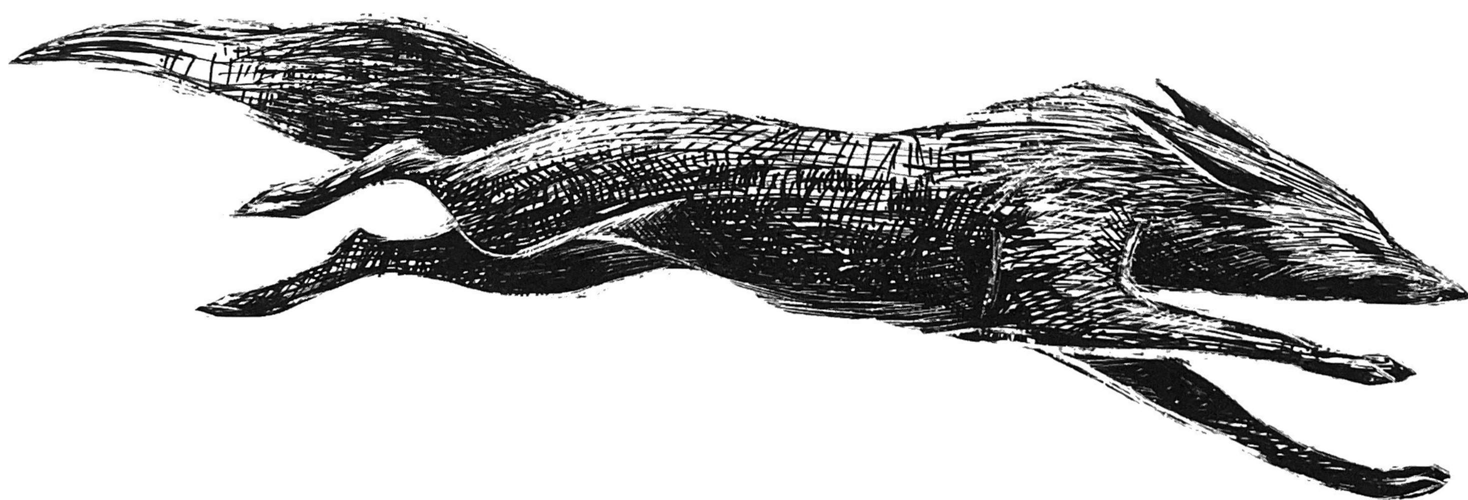


کپلی قلدر و بیباک مکید
آه و درد از جگر مام جهید.
دو دگر توله ی لاغر گریان
خواب شیرین دیدند
خورشی کرده ز شیر
مادر بی رمغ بی شوهر
پا فرو کرده به خاک
سخت استاده به جا
تا مکند از ره شیر
شیره ی جانش و خون جگرش...
بار دیگر چو شب آمد تاریک
رو به ره کرد و بسی راه سپرد
تا سرای دهگان
خیزخیزان و خزان
بوی مرغان دلش از دست ربود
مست و بیهش به در لانه ی مرغان گردید
از چپر شد بدرون
پی مرغان پویید
گو نبودش خرد وهوش به جای
مرغوا را نشنید
شد چراغی روشن
مرد دهگان ز در آمد بیرون
دو سگ گله دوان





بد خرام مروا
لرز لرزان و دهن خشک و زبان چاک تکید
چاله ای دید و جهید
سر غم لای دو پا - کرد و نالان خسپید .
چون دگرباره ز خورشید جهان گشت سپید
سوی دشت آمد باز
دید کفتر بچه ای مرده به راه
تیرمرگی خورده - خون چکان از پر و پا
اندکی خورد و دگر پاره به فرزند نهاد
چون خرد در سر آسیمه نبود
هم فراموشش کرد.
پس دوان - چنگ تهی
آمدش هنگ کنام
مکش کپلی خون آشام
تیر مرگش گردید
پس دوان گشت و دمی چند گریست
لای گل های سپید
به شکم گشنامار - آب سردی بچشید
چون به تاریکی شب
باز مهشید پشنجید ...
سر ز چاک دهن تلخ گنه بیرون کرد
سوی مرغان تازید
دم لان - پشت چپر



فربه مرغی شکمش پاره بدید
برگرفتش از خاک
مست از بوی خوش بال و پرش
سر به ماهور نهاد...
...
چون کنام آمد تنگ
کپلی گشنه و از دوری مادر دلتنگ
بدر آمد ز کنام
این ره و آن ره و فرشیب و نشیب
در نوردید بسی
لانه گم کرد و لب جوی رسید
آب خوش از شکم کوس تهی
غل غل و غرغر اندوه شنید.
مادر خفته بدید
شاد و خرم به سوی مام دوید
از ره شوخی و بازی – سر گوشش خایید .
پس نجنبید از جای
مادر خسته و بیمار دگر زنده نبود
لاشه ی مرغ شکم پاره ی دهگان ز تنش
جان بدر کرده و آزادش کرد...
...
...
کپلی...
هفته ای هشت به مادر دلشاد
باز نگرفته ز شیر





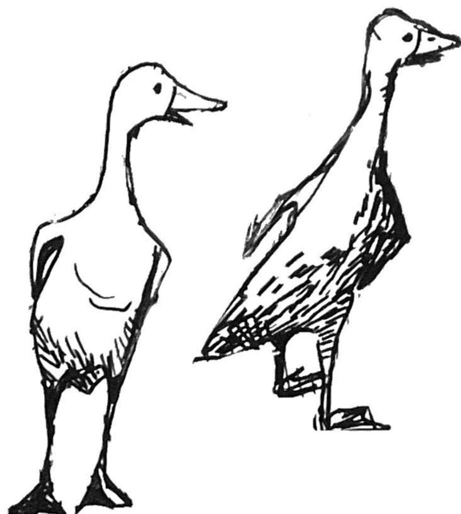
نه شکار آمخته
گشته بی مادر و تنها به جهان
جست و خیزید همی
جستجو کرد همی
هوس بازی و گردش بودش
از شکا ف در آغل تو رفت
لای کاه و کلش آ سود دمی
گویی آگه نبد از توله سگی
که سراغش آمد
پس جهید از زبر و زیر ستون
سگ کوچک سر راهش استاد
بوفی از گوشه ی انبار چمید و خندید
ناگهان از پس پالار فرو جست
چست و چون تیر – به نیزار رسید.
لای نی های بلند مرداب
اردکان خفته و غازان به چرا
جوجه ها از پی مادر گردان
مست از بوی خورش ها
رنگ و وارنگ خرامان همه جا
کرد آ هنگ شکردن پس و پیش
نبدش یاد ز رنگ تن خویش
تشنه وگرسنه و بی رمغ و رفته زهوش
خفت و دیگر نبدش هنگ شکار





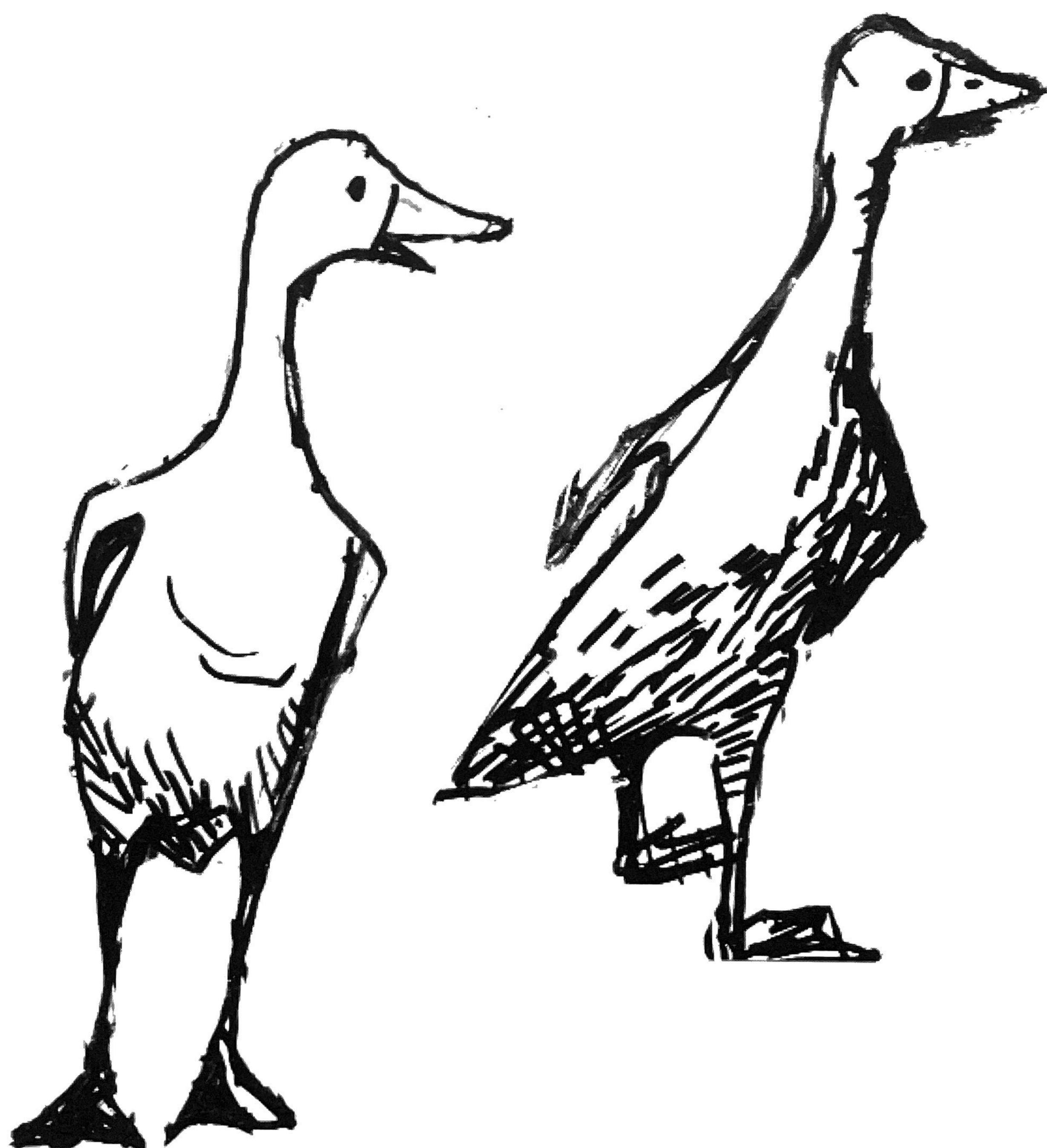


شب تاریک بیامد از پی
در سیه چال نهان خانه ی وی
ورغ نوری تابید
سر برآورد
دو شکاری پی روبه از پیش
آن یکی نور چراغی تابید
آن دگر تیر به پشت
لای نی ها – کاسگین روشنی چشم کبودش رخشید.
مرد آیینه به دست – ره به دیگر بنمود:
"بنشان تیرمیان دو چش سبز و سیاهش آسان
خز روباه نباشد ارزان ! "
بانگ تیر...
جگرتار نیستان بدرید
خون چکان از پنجه
کپلی سوی مغاکی بگریخت.
بس دوان در پی روزی شب و روز
ره به ره می پیمود.
بام و شام از پی مور و ملخی
کرم و چلپاسک و منگ
شکمی پر می کرد...
...
باد سرد گه آغاز خزان
خبر از برف و زمستان می داد





...
نره ها سر به سر آورده خروشان بودند
گرد آب از دم سنگ – به هوا بر می خاست
ناله ی زخم سر کوهه ی آب
از میان دو نوک لک لک یک پا آمد
کپلی مانده و گیج
روی سنگی لغزید
موج آب از پس و او گشته دوان
روی تلی بنشست
گویی آرام نیابد هرگز
زنده و جانوری
بانگ سگ های شکاری آمد
دو سوار از پس وپیش
یک دو سد تازی تیز
پی روبه بودند
آسمان تیره وخاکسترگون
نم نم بارش باران ز هوا
بوسه ها بر نمک خیس و خروشان می داد
ز تل خاک فرود آمد و لرزان نگریست
راه گنداب زیر تل می رفت
در گذرگاه زه آب آمد تنگ
همه سگ های شکاری رفتند
دو شکاری از پس

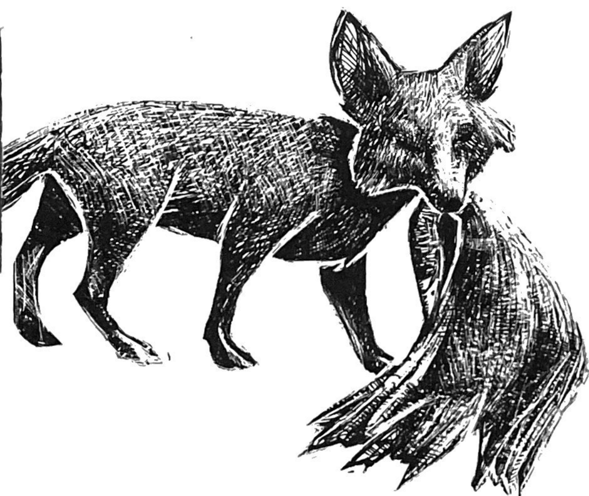


بانگ سم اسپان
وغ وغ و زوزه ی سگ ها از پیش
همه در هم آمیخت
ناله ی زخم سر کوهه‌ی آب
بوسه های لب دریا
بوی زهم خنک ماهی شور
جامه شد بر تن لرزان کپل
...
...
بامداد آمد و باز
درد روزی ز سر آغاز گرفت
شب که آمد ناچار
پی دهگان شد و در تنگ غروب
زیر پل لای بسی ژاژ بخفت
زن دهگان تو رفت
مرد دهگان خسپید
همه درها بسته
واپسین نور بمرد.
کپل آمد بیرون
کاسه ی آش سگان را لیسید
ابر آمد
رخ مه تار شد و باد هراس انگیزی
ناله ی برگ درختان انگیخت



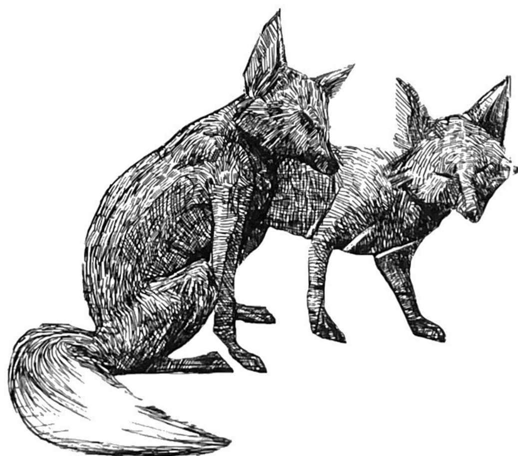


آذرخشی زد و ناگه آمد
تندری گوشخراش
گوییا بار دگر – تیر اشکارچیان
پی جان کپلی آمده بود
...
ناشتا از در دهگان و شبان
ره ماهور گرفت
خرد روبه ما روشن گشت
یا بکش یا که شوی کشته تو زار
رنگ تاریک رخ مرگ نمودارش گشت
بسر آمد بازی
بسر آمد شوخی
همه جا بُد پیکار
همه جا بود نبرد
کوره ی داغ جهشهای جهان
دم گرمی زبر نازک و نرمش هنجید.
گام های کپلی – پی آهنگ نبرد
یا بکش یا که شوی کشته تو زار
کار گیتی نشود باز به آهنگ دو راه
گوشه ی نیزار – اردکان خفته بدند
به کمین آمد... تن بر خاک کشید
چشم ها ورغ سپیدی می زد
گوش ها تیز و نهنجیده و تنگ





پنجه ها نرم و سترگ ناگهان جست چو اخگر ز آتش
گردن اردک بیچاره گرفت کپلی بچه نبود
بسر آمد بازی
بسر آمد شوخی
همه جا بد پیکار
همه جا بود نبرد
...
روز ها شد سپری
برف بارید و درختان بی برگ
برگ ها جامه ی نرم
به تن خشک خناهین کردند.
کپلی گشت بسی
به که و دشت
به سوراخ و به کاریز وچمن
هر دمی در یک جا
یک زمان پا به گریز
یک زمان کرده کمین
هفته ها شد سپری
تا بهار آمد و آگنده شد از بوی گل شبدر و گندم دم باد
کپلی مانده ز سرگردانی
در مغاکی بن داری بگزید
خانه ای کرد میان سبزه
دگر آواره نبود





روبهی جفت به آغوش کشید
...
...
روشنی بود و هوا بوی خوش و دلکش و آرامی داشت
آب رودی به سوی ده می رفت
سبزه ها پر گل و پروانه و زنبور و مگس
گوش ماهور و چمن خوش می خواند
روبهی گشت برون از لانه
رو به ماهور نهاد
بهر روبه بچگان
از پی تکه خوراکی پویان
لای خار و علف وسبزه دوان
رفت و گردید و دوید
تولگان مست و ملنگ
لای شاخ و گل و برگ
زیر گرمای گوارای خور گلخن وش
غلته زن بازی و شادی و جهش ها کردند .

سروده‌ی: پزشک جامی شکیبی گیلا نی

۲۷ ماه مه ۱۹۸۸

رو باه پس از این که بچه دار می شود روباه نر را به لانه راه نمی دهد . رو باه نر شکار کرده خوراکی را دور از لانه می نهد و رو باه مادر خوراک را برداشته برای خود و تو له ها می برد .
پس از این که تو له ها بزرگ شد ند رو باه مادر پی کار خود رفته بچه ها را به پدر می سپارد و او به آنان شکار می آمو زد و بدین سان کار به پایان می رسد .

واژگان

اخگر	جرقه
انگیخت	بر انگیخت – به جنب و جوش آورد.
آذرخش	برقی که از ابر تو فانی خیزد.
آسیمه	سر گشته و شوریده
آو نگ	سنگی که به ریسمانی آو یزند و تکان دهند.
بام	روشنایی – بامداد
بَر	سینه
بوف	جغد
پالار	تیر ستبر بام خانه
پَشَنجید	پاشید – پراکند
تازید	تا خت – به تندی رفت
تُندر	آوای بلندی که همراه آذرخش شنیده شود.
جهش	دگرگو نی ناگهانی – هر چیزی که بختکی و پیش بینی نشده پیش آید.
چِپَر	دیوار ساخته شده از چوب و شاخه های درخت
چُست	زرنگ و تیز
چَلپاسَک	مارمولک
چَمید	آهسته جنبید
خرام	پاسخ نو ید (یک آگاهی خوب)
خاَکستر گون	به رنگ خاکستری
خزان	پاییز– خزیده رو نده
خُسپید	خوابید
خُناهین	خون آهن یا خون آهین که نادرست خماهن نویسند سنگ سرخ هماتیت آهن است .
خور	گوی خورشید
دِهگان	کشاورز
دم	تیغه و لبه ی تیز– نفس
دار	درخت
رامید	آسود
زار	لاغر
ژاژ	خار شتر
سِتُرگ	استوار و نیرو مند
شَبگیر	گرگ و میش
شکردن	شکار کردن
شو – شوی	شو هر
شیرین	ساخته از شیر
فَرشیب	وارو نه ی نشیب – سر بالایی
کاسگین	سبز و آبی
کَفتند	از " کفتن" : تاختن – بر ... افتادن.
کُلُش	کاه و پو شال
کُنام	لانه ی ددان
گُشنامار	گرسنگی
گُلَخَن وش	چون گلخن (آتشگاه)
مانده	فرو مانده و بی رمغ – خسته
مُرغوا	آوای مرغ که پیام نا فرخنده بدارد.
مُروا	آوای مرغ که پیام فرخنده بدارد.
مَغاک	جای تهی –کاواک
مُنگ	زنبور
مَهشید	ماه رخشان ("شید" "رخشان" است نه روشنایی و رخشندگی)
نَره	موج
نِهَنجید	از نِهَنجیدن "پایین کشیدن" "فرو کشیدن"
وَرغ	برق – فروغ
هَنگ	۱–راه • ۲–آهنگ



مرد آیینه به دست – ره به دیگر بنمود:
"بنشان تیرمیان دو چش سبز و سیاهش آسان
خز روباه نباشد ارزان ! "
بانگ تیر...
جگرتار نیستان بدرید
خون چکان از پنجه
کپلی سوی مغاکی بگریخت.